

انتخاب استراتژیک

ایرج آذرین
خرداد ۱۳۸۶

به نقل از به پیش! شماره ۲۲ چهارشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۶، ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷

از یک نقل قول آغاز کنیم:

"اکنون رهبران جنبش نیرومند کارگری... با یک گزینش استراتژیک روبرویند که نه تنها در مبارزه عمومی با رژیم بلکه در شکل دادن به آینده کشور تاثیر خواهد داشت. جنبش کارگری می تواند مبارزه خود را در متن پیکار جامعه مدنی ایران، و مبارزه سیاسی مردمی، ببیند یا آن را به صورت یک پیکار طبقاتی در آورد."

این عبارات فرازی است از اعلامیه حزب مشروطه ایران به مناسبت اول ماه مه گذشته. هر کارگر آگاه باید این اعلامیه کوتاه را به دقت بخواند و بر تک تک جملات آن درنگ کند. (متن کامل این اعلامیه در انتهای این مقاله ضمیمه شده است.) از دشمن دانا بیش از دوست نادان می توان چیز آموخت. این اعلامیه به روشنی انتخاب استراتژیکی را که در شرایط حاضر در برابر تمام فعالان و رهبران جنبش کارگری ایران قرار دارد بیان می کند. و حزب مشروطه طبعا گزینه "پیکار جامعه مدنی" را به کارگران توصیه می کند.

بازگشت "جامعه مدنی"

محتوای سیاسی نظریه "جامعه مدنی" دستکم از ده سال پیش در عرصه سیاست ایران شناخته شده است. "جامعه مدنی" یکی از گفتمان های محوری اصلاح طلبان حکومتی بود (و هست)، که مطابق آن قرار بود گسترش "جامعه مدنی"، یعنی افزایش شمار NGO ها و تنوع فعالیت های آنها، بتدریج به باز شدن فضای سیاسی و دموکراتیزاسیون رژیم حاکم منجر شود. در این نظریه، اتحادیه های کارگری هم یک مورد از همین قبیل NGO هاست، و ضرورت یکپارچگی جامعه مدنی در قبال دولت حکم می کند که تشکل های کارگری ظرف سازش و همکاری کار و سرمایه باشند، نه ظرف پیشبرد منافع طبقاتی کارگران(۱).

با رانده شدن دوم خردادی ها از مجلس و دولت گفتمان "جامعه مدنی" به بایگانی سپرده شد، اما ظاهرا این امری موقتی بود و اکنون مدتی است بحث "جامعه مدنی" دوباره طرح می شود. اعلامیه حزب مشروطه ایران با صراحت علت طرح دوباره این بحث را "مرحله نوین جنبش کارگری ایران" می شمارد. واقعیت این است که سخنگویان جریانات سیاسی دیگر نیز که واقعتا تحرک تازه جنبش کارگری را دریافته اند پیش از حزب مشروطه ایران تبلیغ گزینه "جامعه مدنی" را برای جنبش کارگری آغاز کرده بودند. هاشم آجاجری، از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از سخنگویان اصلاح طلبان حکومتی، در دیدار اخیرش با دانشجویان تحکیم وحدت آن ها را به ایجاد رابطه با جنبش زنان و جنبش کارگری در متن تعقیب مشی استراتژیک "جامعه مدنی" تشویق کرد(۲). و پیش از او اکبر گنجی، مؤلف مانیفست های جمهوری خواهی و قهرمان همه سایه روشن های طیف جمهوری خواهان، در سخنرانی خویش در شورای روابط خارجی کنگره امریکا خواستار کمک مالی دولت امریکا به جنبش کارگری ایران برای تقویت نیروهای "جامعه مدنی" شده بود(۳).

این طنز صحنه سیاست ایران است که، در مقایسه با اصلاح طلبان حکومتی و لیبرال های جمهوری خواه، این حزب مشروطه ایران است که بهتر از همه اهمیت استراتژیک "جامعه مدنی" را برای بورژوازی ایران بیان می کند. انگار برای این قبیل احزاب هرچه امکان ایفای نقش فوری تاکتیکی کمتر باشد بر روشن بینی استراتژیک شان افزوده می شود. هاشم آجاجری در توجیه استراتژی "جامعه مدنی" برای دانشجویان تحکیم وحدت استدلالش محدود به فوائد پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات آتی مجلس است. اکبر گنجی فوائد حمایت مالی از سازمان های جامعه مدنی را در مقایسه با نتایج عملیات نظامی علیه ایران به سیاست گذاران امریکا گوشزد می کند. حزب مشروطه، اما، با صراحت اهمیت استراتژی جامعه مدنی را در رابطه با بدیل آن، یعنی مبارزه طبقاتی، طرح می کند و

پیامدهای دو گزینه استراتژیک جنبش کارگری را برای جامعه ایران بی رو در بایستی ترسیم می کند. حزب مشروطه افق دورتری را می بیند، چون وضعیت متفاوتی دارد.

حزب مشروطه و چپ

شرکت در انتخابات و راه پارلمانی نمی تواند استراتژی هیچ جریان سلطنت طلبی باشد. (هر چند همین حزب مشروطه در موسم بره کشان دوم خرداد موضعی گرفت که نه سیخ بسوزد و نه کباب: "گرچه خودمان در انتخابات شرکت نمی کنیم، اما به مردم هم نمی گوئیم رأی ندهند.") حزب مشروطه ایران همچون همه جریانات سلطنت طلب طبق تعریف در اپوزیسیون سرنگونی طلب قرار می گیرد؛ ولی تنها در صورت مداخله نظامی امریکا در ایران است که، در فردای سرنگونی رژیم اسلامی، سلطنت طلبان شانس خواهند داشت. اما حزب مشروطه، بمنزله عاقل ترین دسته از سلطنت طلبان، در عین حال این را فهمیده است که حساب کردن روی سیاست خارجی امریکا به خودی خود راه به جایی نمی برد. امریکا حتی اگر بخواهد هم نمی تواند سلطنت را بدون هیچ پایگاه اجتماعی به ایران باز گرداند؛ پس حزب مشروطه برای کسب اعتماد بورژوازی ایران راه پیمائی طولانی ای را آغاز کرده است.

مشکل اینجاست که تبلیغ پلاتفرم و هدف نهایی شان، یعنی سلطنت مشروطه ای را وعده دادن که شاهان پهلوی در ایران برای همیشه از حیز انتقاع ساقطش کردند، حتی برای جلب توجه بورژوازی ایران کفایت نمی کند. در کوتاه مدت هم که چیزی برای عرضه ندارند تا برای بورژوازی ایران به دردی بخورد. پس اثبات خدمتگزاری به بورژوازی ایران را تنها با پای فشردن بر منافع استراتژیک آن باید به ثبوت برسانند. برای حزب مشروطه، چه در فعالیت های تبلیغی و چه در موضع گیری های سیاسی، منافع استراتژیک بورژوازی ایران، و نه ملاحظات کوتاه مدت تاکتیکی، مد نظر است. بطور نمونه، وقتی پارسال حمله نظامی امریکا به ایران قریب الوقوع به نظر می رسید، حزب مشروطه ایران، برخلاف موضع عمومی سلطنت طلبان، و حتی برخلاف موضع لیبرال های تازه نوکان شده ایرانی، با حمله امریکا به ایران مخالفت کرد؛ چرا که سیاست جنگی امریکا با دورنمای فعال کردن نیروهای قومی اپوزیسیون همراه بود و مخاطره تجزیه ایران را در بر داشت، و حزب مشروطه پذیرفتن ریسک پرداخت بهای تجزیه ایران را در مقابل سرنگونی رژیم اسلامی به بورژوازی ایران توصیه نمی کرد.

مبارزه با مارکسیسم و چپ نیز در راستای همین دوربینی استراتژیک حزب مشروطه قرار دارد. برخلاف دوران پهلوی که داغ و درفش یگانه شیوه مقابله شان با چپ بود، و برغم عادت مشاغل سابق شان در ساواک و ارتش و وزارت اطلاعات، هواخواهان تبعیدی سلطنت مخلوع اکنون می باید تنها به "مبارزه ایدئولوژیک" با چپ بسنده کنند. در این میان، حزب مشروطه از این ضرورت فضیلت ساخته، و همین مبارزه قلمی با چپ را گواه می گیرد که خبرهای سابق نیست، سلطنت طلبان متنبه شده اند، و اگر بازگردند این بار مدرن و متمددانه رفتار خواهند کرد. برای این حزب اهمیتی ندارد که هیچ آدم هوشمندی صداقت اخلاقی چنین انتخاب اجباری ای را نمی پذیرد، بلکه تعیین کننده این است که این هم یک راه خدمتگزاری "استراتژیک" به بورژوازی ایران تلقی گردد تا جاپایی در صحنه سیاست ایران بیابد.

در چند سال گذشته حزب مشروطه ایران دچار این پندار شد که گویا در خنثی کردن چپ کامیابی هایی داشته است. پیوستن امثال جمشید طاهری پور (زندانی سیاسی سابق و چریک فدائی اسبق دوران پهلوی) به کنفرانس های سلطنت طلبان یکی از نشانه های این توفیق بود، و چندی پیش حزب مشروطه رسماً مراتب خوشنودی خویش را از سازمان اکثریت بعنوان نمونه چپ معقولی ابراز کرد که سلطنت طلبان در "ایران آینده" می توانند با آنها کنار بیایند. در رابطه با چپ رادیکال البته کار حزب مشروطه دشوارتر بود، اما در این عرصه نیز موفق شدند تا، بر تکیه بر خواست مشترک "سرنگونی طلبی"، برخی عناصر و جریانات تندروی چپ را اغوا کنند تا در خارج کشور چند تظاهرات مشترک دو فاکتور را با سلطنت طلبان سازمان دهند؛ یا دستکم سخنگویان حزب مشروطه در تریبون های تبلیغاتی برخی چپ های رادیکال به عنوان یک نیروی سیاسی حضور یابند و مشروعیت بگیرند. گام های کوچک اما لازم در یک راه پیمائی طولانی.

مانع اصلی در این راه اما از چشم حزب مشروطه پنهان مانده بود: مادام که حزب مشروطه در خارج کشور خود را با جریانات قبلا چپ (یا چپ دوره قبل) مشغول کرده بود، در ایران چپ جدیدی داشت شکل می گرفت. این چپ جدید ادامه مبارزه ضد دیکتاتوری و ضد امریکائی سازمان ها و جریانات چپ در زمان پهلوی نیست؛ بلکه از دل جامعه امروز ایران، و در کشمکش طبقه کارگر چند ده میلیونی با بورژوازی نوکیسه دوران رژیم اسلامی، زاده شده است. حزب مشروطه شناختی از کم و کیف چپ دوره جدید ندارد. به این ها باید گفت، "گفتمان" های فرهیخته تان در باب مدرنیته و هم-منفعتی همه نیروهای جامعه مدنی را در گوش همان جریانات سابقا چپ زمزمه کنید. آنچه این چپ جدید را در مقابل حکومت اسلامی حاکم قرار می دهد از دل بستگی اش به ضرورت "لائسیته" و "گذار به مدرنیته" مایه نمی گیرد، بلکه به این سبب است که کارگران در هر گام در مبارزه برای بهبود وضعیت خود با رژیم حاضر بمثابة پاسداران اسلامی سرمایه رو در رو می شوند. این چپ نقش فریبکاری مذهب و سنت را در خدمت به سرمایه و سرمایه داری در ایران به روشنی می بیند، و از همین رو برای همیشه دست مذهب را از حکومت کوتاه خواهد کرد. اما جایگزینی جمهوری اسلامی سرمایه با جمهوری لائیک سرمایه را نمی توانید بر پرچم این چپ جعل کنید.

گزینه بورژوازی برای جنبش کارگری

در یک چشم انداز بلند مدت حریف استراتژیک بورژوازی ایران رژیم اسلامی نیست، طبقه کارگر سوسیالیست است. این را بورژوازی ایران حتی وقتی با فرمول روشن سیاسی بیان نمی کند بنا به غریزه طبقاتی اش بو می کشد. در صحنه سیاست ایران امروز آنچه شانس جریانات شبه اپوزیسیون اصلاح طلب و تدریجی گرا را برای نمایندگی بورژوازی ایران افزایش داده این واقعیت است که این جریانات استراتژی سیاسی رفرم در رژیم موجود را در مقایسه با ریسکی عرضه می کنند که تعقیب راه انقلابی برای سرنگونی رژیم اسلامی قطعاً برای سرمایه و سرمایه داران در بر دارد.

بر اصلاح طلبان روشن است که در استراتژی آنها نیز پروسه "چانه زنی در بالا" بناگزیب تحرک در پائین را افزایش می دهد، و شعار "جامعه مدنی" قرار است همین تحرک را مهار کند و به چنان "فشار از پائین"ی تبدیلی کند که بتواند در خدمت همان "چانه زنی در بالا" قرار گیرد. مشخصاً در رابطه با جنبش کارگری، برای اصلاح طلبان شعار "جامعه مدنی" ناظر بر شکل گیری چنان اتحادیه های کارگری است که بتواند خواست های کارگران را به قدرت یابی اصلاح گران رژیم گره بزند، و در مقابل این تضمین را بگیرد که با قدرت یابی جناح اصلاح گران در حکومت چنین تشکل های کارگری، در خارج از مدار خانه کارگر و شوراها اسلامی، رسمیت خواهند داشت. آقاجری در همین دیدار آخر با تحکیم وحدت با صراحت از آنها می خواهد تا با جنبش کارگری "گفتگو" کنند تا کارگران دریابند که حتی خواست نان از جانب توده مردم را باید به "توسعه سیاسی" مورد نظر اصلاح گران منوط کرد، و بنابراین در انتخابات آینده باید از اصلاح طلبان دفاع کنند(۲). این است محتوای سیاسی حرکتی که اصلاح طلبان این روزها "دموکراسی خواهی" می نامندش. در حرکت "دموکراسی خواهی" اصلاح طلبان نقش تشکل کارگری این است که، بمنزله تشکلی متعلق به "جامعه مدنی"، نه فقط در دراز مدت ظرف سازش کارگران با صاحبان سرمایه باشد، بلکه فوراً نیز وظیفه تعلیق خواست های رفاهی کارگران را عملی کند.

در رابطه با جنبش کارگری، جریانات بورژوازی اپوزیسیون سرنگونی خواه کارشان از اصلاح طلبان هم دشوارتر است. چرا که همه آنها، بخصوص با برآمد دور جدید جنبش کارگری، از یکسو در توده میلیونی طبقه کارگر یگانه نیروی اجتماعی برای تحقق سرنگونی را می بینند و لاجرم خواهان تحرک بیشتر آن هستند، و از سوی دیگر می دانند و می بینند که با تحرک جنبش کارگری این سوسیالیسم است که دست بالا را در جنبش کارگری می یابد. تنها راه حل این تناقض این است که یک جریان سرنگونی طلب اما ضد سوسیالیست از همین امروز جهتگیری جنبش کارگری را رقم بزند. اما واقعیت این است که یک جریان ضد سوسیالیست ولی واقعا کارگری که ظرفیت این را داشته باشد که بر جنبش کارگری مسلط شود، به شهادت تاریخ دو بیست ساله جنبش کارگری در همه کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی، در حکم کیمیاست.

تنها در اتحادیه کارگری امریکا، و آن هم فقط از بعد از جنگ دوم جهانی به اینسو، جنبش کارگری تحت سلطه بلامنازع یک خط ضد سوسیالیستی بوده است. و تنها با مداخله فعال نظامی و مالی و اداری دولت امریکا چنین

مدلی از اتحادیه‌ها به برخی کشورها که پس از جنگ دوم در اشغال نظامی آمریکا بودند (ژاپن و کره جنوبی) صادر شد، یا با مخارج هنگفت مالی و با سود بردن از ابزار جاسوسی در برخی کشورهای اروپای شرقی (مثلاً جناح مسلط در اتحادیه همبستگی لهستان) شکل گرفت. ولی توفیق این مدل از اتحادیه‌ها در کشورهای "جهان سوم" تحت نفوذ آمریکا عموماً از حد سندیگاه‌های زرد فراتر نرفته است. سیاست خارجی جاری آمریکا در قبال رژیم اسلامی در ایران مدتی است که شکل دادن به چنین جریانی در جنبش کارگری ایران را در متن کمک برای تقویت سایر جنبش‌های "جامعه مدنی" (دانشجویان، زنان، روزنامه نگاران و هنرمندان، اقلیت‌های قومی)، آشکارا دنبال می‌کند (۴). همین پول خرج کردن امریکاست که نقطه اتکای اعلامیه حزب مشروطه خطاب به جنبش کارگری ایران است. (همچنان که پیام‌های بچه محمدرضا شاه خطاب به کارگران ایران نیز بر همین پول آمریکا حساب باز کرده است).

کارگران آگاه ایران، و در رأس آنها فعالان سوسیالیست جنبش کارگری، در مقابل نفوذ خط آمریکا هشیار هستند. اما نکته جالب در بحث حاضر این است که هم سلطنت‌طلبان و هم اصلاح‌طلبان حکومتی، با اینکه به خون هم تشنه هستند، وقتی به طبقه کارگر می‌رسند با هم توافق دارند که جنبش کارگری ایران باید راه "جامعه مدنی" را در پیش گیرد. به این می‌گویند منفعت عینی طبقه (در این مورد منفعت عینی طبقه سرمایه دار) که، فراتر از هر دسته بندی سیاسی، جریانات رقیب و دشمن را در بورژوازی به شعارهای واحد می‌رساند. بخش‌های مختلف بورژوازی منافع خاص خود را دارند که چه بسا با منافع بخش‌های دیگر در تضاد قرار می‌گیرد، و به همین دلیل هم بورژوازی در همه کشورهای دنیا به احزاب سیاسی متعددی نیاز دارد. تنها در مقابل طبقه کارگر است که تمام احزاب متنوع و بخش‌های مختلف بورژوازی منفعت مشترک خود را باز می‌شناسند و فارغ از هر اختلافی عملاً یک شیوه را در پیش می‌گیرند.

ایجاد تشکل‌های توده‌ای کارگری در ایران امروز اجتناب‌ناپذیر است. سطح توسعه اقتصادی، غلبه تام و تمام روابط اجتماعی شهرنشینی، پیچیدگی مناسبات در بازار کار، و میزان رشد فرهنگی طبقه کارگر، همه و همه عواملی هستند که در ایران نیز مثل هر کشور مشابهی وجود تشکل‌های کارگری را ایجاب می‌کنند. همه سخنگویان بورژوازی ایران این نکته را می‌دانند که ایجاد تشکل‌های کارگری در ایران امروز گریز‌ناپذیر است؛ بنابراین مسأله‌شان این است که بر نوع و جنس چنین تشکل‌هایی تأثیر بگذارند. نظریه "جامعه مدنی" بهترین بیان گزینه بورژوازی برای جنبش کارگری ایران است.

انتخاب استراتژیک

اعلامیه حزب مشروطه درست می‌گوید. جنبش کارگری ایران با یک انتخاب استراتژیک روبروست. یا راه مبارزه طبقاتی یا راه "جامعه مدنی". یا تشکل کارگری ای که واقعا ظرف تعقیب منافع کارگران در مقابل منافع سرمایه داران باشد، یا تشکل کارگری ای که یک NGO است برای تعامل با کارفرما و همکاری با سایر چنین NGO هایی. این‌ها دو گزینه طبقاتی اند، گزینه طبقاتی کارگران و گزینه بورژوازی برای کارگران. اینکه طبقه کارگر ایران در عمل کدام گزینه را انتخاب خواهد کرد محتوم نیست. رویدادهای یکی دو دهه اخیر در کشورهای نظیر ترکیه، مالزی، تایلند و اندونزی، که به اصطلاح رایج در حال "دموکراتیزاسیون" بوده اند، نشان می‌دهد که بهیچوجه مقدر نیست طبقه کارگر در قبال گزینه بورژوازی مصون بماند. تنها تضمین انتخاب استراتژیک درست آگاهی عمیق کارگران پیشرو بر ماهیت این گزینه هاست. گزینه بورژوایی برای جنبش کارگری بسته به شرایط مشخص هر کشوری در بسته بندی‌های متنوعی به بازار می‌آید و با استدلال‌های متفاوتی بازاریابی می‌شود. ضمن اینکه باید از تجربه سایر کشورها درس گرفت، حیاتی است که در گزینه "جامعه مدنی" که به جنبش کارگری ایران عرضه می‌شود در هر مورد مشخص دقیق شد، استدلال‌های مبلغان آنرا تجزیه و تحلیل کرد و برای شان پاسخ داشت، و در هر مورد محتوای سیاسی و طبقاتی آن را به روشنی باز شناخت.

همه احزاب و جریانات بورژوازی ایران تشکل کارگری از نوع سازمان‌های "جامعه مدنی" را به سبب فوائد آن برای بسط دموکراسی در ایران به طبقه کارگر ایران عرضه می‌کنند. اصلاح طلبان حکومتی فعالیت غیرسیاسی NGO ها را، و از جمله سندیگاه‌های کارگری را، عامل عقب نشینی رژیم و باز شدن فضای سیاسی می‌شمارند؛ اما سلطنت طلبان حزب مشروطه که سرنگونی خواه اند می‌گویند تشکل کارگری باید در چارچوب "جامعه مدنی"

باشد تا مبادا خللی در مبارزه همگانی علیه رژیم ایجاد کند. می گویند "نبرد اصلی اکنون میان مردم و حکومت است"، و بنابراین مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه کارگران با صاحبان سرمایه ای که ظاهراً آنها هم جزئی از این مردم اند و در مقابل حکومت مشغول مبارزه اند، "شکاف انداختن در جبهه اصلی و فوری مبارزه" است.

گفتن ندارد که هیچ کارگر سوسیالیستی نمی خواهد مبارزه علیه رژیم حاکم تضعیف شود، و هر آدم نیمه عاقلی هم این را می داند که در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی باید از بیشترین نیروی جنبش های جاری حق طلب استفاده کرد. کارگران سوسیالیست ایران همواره جنبش دانشجویی و جنبش زنان را به اتحاد با جنبش کارگری فراخوانده اند. ولی اگر قرار است مبارزه علیه رژیم اسلامی به تحقق وسیع ترین خواست توده مردم ایران، به آزادی و برابری، بیانجامد، چنین مبارزه متحدی ناگزیر است همراه مبارزه با تغییر رژیم سیاسی برای تغییر در وضعیت اقتصادی حاکم بر ایران نیز مبارزه کند. اگر طبقه سرمایه دار ایران در صفوف چنین مبارزه متحدی جایی ندارد علت را باید در وضعیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی ایران جست.

اولاً، تحرکات جاری طبقه سرمایه دار در ایران را بطور عینی نمی توان از لحاظ سیاسی مبارزه ای در جهت سرنگونی رژیم اسلامی ارزیابی کرد. ثانیاً، و مهمتر و تعیین کننده تر، تحرک جاری صاحبان سرمایه در ایران و تمام سخنگویان رنگارنگ سیاسی آنها هدف تحکیم موقعیت سرمایه داران را هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی دنبال می کند. بورژوازی ایران حتی وعده خشک و خالی هیچ برنامه اصلاحات اجتماعی و رفاهی به نفع توده زحمتکش مردم را طرح نمی کند، بلکه با وقاحت مبلغ برنامه اقتصادی نئولیبرالی ای است که قرار است با خصوصی کردن و افزایش بیکاری، با حذف سوبسیدهای دولتی بر کالاهای مصرفی عموم مردم، با لیبرالیزه کردن بازار کار، با کاهش قدرت خرید واقعی دستمزدها و افزایش بارآوری کار، سرمایه داری ایران را در بازار جهانی قادر به رقابت با اقتصاد کشورهای سازد که ظرفیت تکنولوژیک بمراتب بالاتری دارند. (اظهار لحيه "کارشناسان" بورژوازی در مورد اصلاح قانون کار یک مورد کوچک را به نمایش می گذارد.) اگر مطالبه سیاسی دارند، حال چه بخواهند از طریق اصلاحات تدریجی دستی در قدرت دولتی بیابند و چه سرنگونی این رژیم و حکومت جانشینی را آرزو کنند، عمدتاً برای این است تا همین برنامه اقتصادی را به نحو احسن عملی سازند.

برای اینکه در "نبرد اصلی" وسیع ترین اقشار زحمتکش و تمامی جنبش های حق طلب علیه رژیم اسلامی شکافی نیفتد، باید مراقب بود تا سخنگویان بورژوازی ایران راه به صف این مبارزه متحد نیابند. برای اینکه حضور آنها دقیقاً این هدف را دارد تا مبارزه توده مردم ایران را منحرف کند و در خدمت اهداف طبقاتی خود قرار دهد. در همین اعلامیه کوتاه، حزب مشروطه هدف "پیکار جامعه مدنی ایران" را به صراحت ضدیت با "حکومت ناشایستگان" می نامد؛ انگار مبارزه برای خلاص شدن از چنگال رژیم جمهوری اسلامی برای این است تا "حکومت شایستگان" بوروکرات ها و تکنوکرات ها (و تیمسارها!) را بر مسند قدرت بنشانند! حتی پنهان نمی کنند که از نظر آنها حکومت مطلوب "ایران آینده نه تنها بر ویرانه های جمهوری اسلامی بلکه بر ویرانه های بهشت پرولتاریا ساخته خواهد شد." اعلامیه نویسان حزب مشروطه اینقدر در برج عاج طبقاتی خویش منزوی اند که عقل شان نمی رسد دستکم این اعلامیه جای بلند گفتن چنین آرزوهایی نیست، که ممکن است اینگونه مزه پرانی در شب نشینی های سلطنت طلبان موجب لبخند ملیح حضار شود، اما برای هر کارگر آگاهی این جلف بازی در سخن گفتن از سوسیالیسم و دولت کارگری تنها نفرت طبقاتی را افزایش می دهد.

جنبش کارگری ایران باید انتخاب کند. چه برای تعقیب منافع طبقاتی فوری و نهایی خود و چه برای تقویت مبارزه عمومی علیه رژیم حاکم، کارگران ایران به قطب نمای سوسیالیسم در مبارزه طبقاتی نیاز دارند.

زیرنویس ها:

۱. برای تفصیل این نکته نگاه کنید به، ایرج آذرین، "تشکل های کارگری، آزادیهای دموکراتیک، جامعه مدنی"، بارو، شماره ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۰ (ژانویه و فوریه ۲۰۰۲).

۲. "آقاجری در دیدار اعضا دفتر تحکیم وحدت: دفتر تحکیم وحدت با جنبش های زنان و کارگران ارتباط برقرار کند"، سایت/مروز، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶.

۳. نگاه کنید به، رضا مقدم، "سیاست خارجی امریکا و تشکل های کارگری در ایران"، بارو، شماره ۲۳، فروردین ۱۳۸۶.

۴. نگاه کنید به، رضا مقدم، "خطر فساد در جنبش کارگری ایران"، به پیش!، شماره ۱۶، ۲۹ شهریور ۱۳۸۵.

ضمیمه: اعلامیه حزب مشروطه ایران جنبش کارگری در متن پیکار جامعه مدنی

اول مه امسال همزمان با مرحله نوین جنبش کارگری ایران از معنای ویژه ای برخوردار است. آنچه در سال گذشته در جبهه مبارزات کارگران روی داده جنبش کارگری را در کنار جنبش های دانشجویی و زنان بطور قطع در صف اول پیکار جامعه مدنی ایران بر ضد فساد و استبداد و حکومت ناشایستگان قرار داده است. کارگران با پی گرفتن خواست های صنفی از جمله حق بسیار مهم تشکیل سندیکا های آزاد با دادن قربانی های فراوان رژیم اسلامی را با چالشی جدی و دیرپای روبرو کرده اند و حرکتی که آغاز شده از چنان قدرتی برخوردار است که همه سرکوبگری رژیم از متوقف کردن آن بر نخواهد آمد.

اکنون رهبران جنبش نیرومند کارگری علاوه بر پیگیری در مبارزه خود با یک گزینش استراتژیک روبرویند که نه تنها در مبارزه عمومی با رژیم بلکه در شکل دادن به آینده کشور تاثیر خواهد داشت. جنبش کارگری می تواند مبارزه خود را در متن پیکار جامعه مدنی ایران، و مبارزه سیاسی مردمی، ببیند یا آن را به صورت یک پیکار طبقاتی در آورد. کوشش پاره ای گروه ها برای منحرف کردن مبارزات کارگری خطر تازه ای است که جنبش را تهدید می کند. اگر کارگران به نیروهای دیگر جامعه مدنی بپیوندند قدرتی پدید خواهد آمد که جمهوری اسلامی در برابرش ناتوان خواهد ماند. اما مبارزه طبقاتی شکافی در جبهه مبارزه خواهد انداخت که تنها به نیرومند تر شدن دست حکومت خواهد انجامید.

آنها که جامعه ایرانی را به صورت رزمگاه نیروها و لایه های اجتماعی می بینند توجه ندارند که نبرد اصلی اکنون در میان مردم و حکومت است. منافع اقتصادی گوناگون واقعیتی است و هر "گروه منافع" حق دارد که دستورکار خود را داشته باشد. ولی به هیچ روی نباید اجازه داد شکافی در جبهه اصلی و فوری مبارزه بیفتد. کسانی که با زبان چهل و پنجاه سال پیش سخن می گویند نمایندگان ایران آینده ای نیستند که نه تنها بر ویرانه های جمهوری اسلامی بلکه بر ویرانه های بهشت پرولتاریا ساخته خواهد شد.

پاینده ایران / زنده باد ملت ایران / حزب مشروطه ایران